

بررسی روابط ایالات متحده و چین در منطقه آسیا- پاسیفیک پس از یازده سپتامبر (۲۰۰۱-۲۰۰۸)

دکترسید جلال دهقانی فیروز آبادی jdeghani20@yahoo.com

استاد گروه روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی

فاطمه امیری رز amirya52@gmail.com

کارشناسی ارشد روابط بین الملل از دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

در مقاله حاضر، به بررسی روابط نظامی و استراتژیک ایالات متحده و چین در منطقه آسیا-پاسیفیک پرداخته شده و با پیش فرض گرفتن همکاری های دو کشور در سطح بین المللی در مقطع پس از یازده سپتامبر، این سوال مطرح گردیده است که با توجه به همکاری چین و آمریکا در سطح بین المللی، روابط دو کشور در سطح منطقه آسیا-پاسیفیک بر چه منبایی استوار است؟ در پاسخ این فرضیه مطرح شده که دو قدرت مذکور علی رغم همکاری در سطح بین المللی، در سطح منطقه آسیا-پاسیفیک رقابت استراتژیک و نظامی را دنبال می نمایند. در ادامه تعارض دو کشور بر سر توانایی نظامی چین و نیز چالش آنها بر سرمساله تایوان بررسی گردیده است. این فرضیه با نظریه انتقال قدرت تبیین شده است. بر مبنای این نظریه، چین به عنوان یک قدرت در حال ظهور، سرانجام سیستم فعلی به رهبری ایالات متحده را به چالش خواهد کشید و این چالش با رقابت منطقه ای قابل مشاهده است.

واژه های کلیدی: رقابت استراتژیک، رقابت نظامی، آسیا پاسیفیک.

مقدمه

پس از یازده سپتامبر، چین در سطح بین‌المللی همکاری‌های گسترده با ایالات متحده داشته است؛ با وقوع حادثه یازده سپتامبر و ظهور تروریسم به عوان نخستین تهدید امنیت بین‌الملل و قرار گرفتن آن در کانون توجه سیاست خارجی ایالات متحده، فرصتی مناسب برای چین جهت بهبود روابط با ایالات متحده فراهم شد. همکاری با واشنگتن برای مقابله با تروریسم، تکثیر جنگ افزارهای کشتار جمعی و تغییر رفتار دولتهای معارض ایالات متحده، گسترده گردید و چشم انداز جدیدی در مشارکت چین و ایالات متحده برای شکل دادن به نظام جدید بین‌المللی به وجود آمد. کمک چین به ایالات متحده برای غلبه بر چالش‌های ناشی از کره شمالی، عراق و جنگ علیه تروریسم، چشم انداز روابط دو کشور را همکاری جویانه ترسیم نموده است؛ اما پیچیدگی ظهور چین و روابطش با ایالات متحده به حدی است که هنوز هم نظریه پردازان روابط بین‌الملل و متخصصین مسائل و مباحث سیاست بین‌الملل به یک نگاه جامع و کلی نرسیده‌اند. وجود خوش بینی‌های جدی در مقابل بدبینی‌های جدی تر می‌باشد. عده‌ای از تحلیل‌گران و کارشناسان مسایل چین و ایالات متحده هشدار می‌دهند از مسایلی چون نوسازی ساختار نظامی چین و مسأله تایوان که از جمله مسایل مشکل آفرین در روابط پکن و واشنگتن محسوب می‌شوند، نباید غافل ماند. بونی گلاسه از تحلیل‌گران «مرکز پژوهش‌های راهبردی و بین‌المللی» می‌گوید روابط آمریکا و چین همچنان شکننده است. برخی از دانشوران چینی به ویژه تحلیل‌گران وابسته به محافل اقتصادی و نظامی نیز چندان به مناسبات پکن - واشنگتن خوش بین نیستند. برخی از تحلیل‌گران چینی بر این باورند که تحولات مثبت کنونی در روابط پکن - واشنگتن، نتیجه امتیازهای یکجانبه و همکاری‌هایی است که چین به عمل می‌آورد و ایالات متحده تغییر چندانی در مواضع خود در قبال چین ایجاد نکرده است. نشریه «بررسی‌های راهبردی» در ارزیابی روابط چین و ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ چنین نتیجه‌گیری کرده است که ایالات متحده حتی در شرایط جنگ با تروریسم از محاصره استراتژیک چین دست برنداشته و در واقع این دو هدف (همکاری و محاصره استراتژیک) را به طور همزمان دنبال می‌کند (پنگ، ۱۳۸۳: ۹). چین هم به عنوان قدرت در حال ظهور، رهبری آمریکا را به چالش کشیده است و اینکه دو کشور وارد یک رشته برخوردهای جدی شوند، اجتناب‌ناپذیر است و صورت حداقلی آن کشمکش دو قدرت بزرگ در منطقه آسیا - پاسیفیک می‌باشد. هرچند نتیجه و راه حل را باید در چگونگی مدیریت روابط دو جانبه از سوی طرفین جستجو کرد.

یکی از تئوری‌های روابط بین‌الملل که قابلیت بیشتری برای تبیین روابط چین و ایالات متحده دارد، تئوری انتقال قدرت است که توسط مادلسکی، گیلپین و... تبیین شده است. از منظر این تئوری، همکاری‌های چین با آمریکا به معنای سازش این قدرت نوظهور با قدرت اصلی سیستم بین‌المللی نیست؛ بلکه چین در درازمدت جانشینی با قدرت مسلط سیستم را دنبال خواهد کرد. بنابراین با وجود همکاری‌های دو کشور طی چند سال اخیر (بعد از یازده سپتامبر)، این سوال مطرح است که علی‌رغم این همکاری‌ها، روابط دو کشور در سطح منطقه آسیا-پاسیفیک بر چه مبنایی استوار است؟ در پاسخ می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که علی‌رغم همکاری در سطح بین‌المللی، روابط دو قدرت مذکور در سطح منطقه آسیا-پاسیفیک، همچنان مبتنی بر رقابت نظامی و استراتژیک می‌باشد. در اثبات این مدعا، ضمن اشاره به برخی از تناقض‌های ساختاری و بنیادین در روابط دو کشور، عوامل چالش‌زای روابط آن دو در حوزه‌های نظامی و استراتژیک تشریح می‌شود.

۱. نظریه انتقال قدرت و ظهور چین

از منظر نظریه "انتقال قدرت"، نظم بین‌المللی به عنوان یک سیستم سیاسی سلسله‌مراتبی فهمیده می‌شود که بازتاب منافع دولت یا دولت‌های مسلط است. در این تئوری، تغییر به صورت افول و ظهور قدرت‌های بزرگ و کشمکش در طول قواعد و نظم بین‌الملل اتفاق می‌افتد. رابرت گیلپین، یکی از تئوری‌پردازان مشهور تئوری انتقال قدرت، یک بیان طبقه‌بندی شده‌ای از پویای روابط بین‌المللی فراهم می‌کند. از این دید، تاریخ سیاسی جهان به وسیله موفقیت دولت‌های قوی (یا هژمون) که برای سازماندهی سیستم بین‌المللی برخاسته‌اند، مشخص شده است. مطابق بحث گیلپین، تکامل تدریجی هر سیستم بین‌المللی به وسیله رشد موفقیت‌آمیز کشورهای قدرتمندی مشخص شده است که سیستم را حکم‌رانی کرده، نوع تعاملات بین‌المللی را تعیین نموده و قواعد سیستم را مستقر کرده‌اند. تغییر جهت‌های ثابت و حتمی در توزیع قدرت میان دولت‌ها به دولت‌های چالشگر جدید رشد لازم را می‌دهد که آنها سرانجام با دولت برتر وارد جنگ هژمونیک شوند و این فرایند به سمتی می‌رود که دولت هژمون جدید رشد لازم را پیدا کند تا از موفقیت مسلط خویش جهت استقرار یک نظم جدید مساعد منافع‌اش استفاده می‌کند (Gilpin, 1981:42-43).

جورج مادلسکی، نظریه پرداز دیگر انتقال قدرت معتقد است که سیستم جهانی از طریق دوره های تاریخی تفکیک شده توسط دولتهای قدرتمندپیش می رود. براساس نظریه مادلسکی، از سال ۱۵۰۰ میلادی ۴ دولت نقش های مسلط یا هژمون را بازی کرده اند: پرتغال تا پایان قرن شانزدهم، هلند در قرن هفدهم، بریتانیای کبیر از اوایل قرن هجدهم تا جنگهای ناپلئونی و دوباره ۱۸۱۵ تا ۱۹۴۵ و ایالات متحده از ۱۹۴۵ به بعد. از نظر مادلسکی هر دوره هژمونیک با یک جنگ تمام شده و به یک عصر هژمونیک دیگر منجر می شود (Modelski, 1978: 214-235).

از دیدگاه این نظریه، انتقال قدرت به کشمکش های ژئوپلیتیک و رقابت های امنیتی می انجامد که سرانجام به جنگ هژمونیک و ظهور یک دولت برتر جدید منجر می شود که سیستم بین المللی را مطابق یک منطق جدید سازماندهی می کند. هرچند که امروز جنگ هژمونیک مد نظر دیدگاه های کلاسیک انتقال قدرت، به دلیل سلاح های هسته ای و... تا حدودی از بین رفته است، ولی این نظریه همچنان از قابلیت لازم برای تبیین ظهور و رشد چین و چالش هژمونی امریکا توسط این کشور برخوردار است. منافع چین درجه نارضایتی اش از نظام بین الملل را تعیین می کند. به نظر می رسد منافع اقتصادی این کشور با نظم موجود هماهنگ باشد؛ چرا که چین در داخل سیستم سرمایه داری غربی در حال رشد و شکوفایی است. اما منافع امنیتی چین پیچیده است؛ زیرا در برگیرنده ملاحظات ذهنی پرستیژ و امنیت نیز می باشد. رشد قدرت نظامی چین بهتر می تواند با حضور امنیتی ایالات متحده در منطقه آسیا-پاسفیک رقابت کند؛ زیرا کشورهای در حال توسعه منطقه که به لحاظ اقتصادی به چین وابسته اند، می توانند امنیت شان را هم به این کشور پیوند دهند. براین اساس، چین در حال گسترش چتر امنیتی اش بر روی کشورهای همسایه و بدان وسیله کنترل حوادث منطقه است. (Ikenberry, 2005: 26).

بدین ترتیب نشانه های به چالش کشیدن هژمونی ایالات متحده توسط چین از رقابت منطقه ای این دو نمایان می شود و این همان چیزی است که نظریه انتقال قدرت می گوید؛ چالش قدرت هژمون، توسط یک قدرت در حال ظهور.

۲. اهمیت منطقه آسیا - پاسفیک

قرن بیست و یکم قرن پاسفیک بخصوص عصر نوین منطقه آسیا- پاسفیک نامیده شده است. این منطقه از دیرباز صحنه برخورد منافع متعارض و عرصه رقابت قدرتهای بزرگ زمان بوده و موقعیت خاصی را از لحاظ استراتژیک و اقتصادی در سیاست جهانی و روابط بین الملل احراز

نموده است. برخورداری این منطقه از چنین ویژگی‌هایی معلول عوامل زیادی است، زیرا اقیانوس آرام بزرگترین اقیانوس و قاره آسیا بزرگترین قاره جهان می باشد. اقیانوس آرام که یک چهارم کره زمین را می پوشاند. قریب نصف سطح آبهای کره خاکی را در بر گرفته است. منطقه اقیانوس آرام کشور مهمی چون چین، روسیه، ژاپن، آمریکا و اندونزی را در بر می گیرد. قوی ترین کشورها از لحاظ اقتصادی یعنی آمریکا و ژاپن در این منطقه حضور دارند و از پنج کشور دارای سلاحهای هسته ای، سه کشور آمریکا، روسیه و چین در منطقه اقیانوس آرام می باشند که همگی در ارتباط با کشورهای جنوب شرقی آسیا می باشند و نیز از هفت کشور پر جمعیت جهان، پنج کشور (چین، ایالات متحده، روسیه، اندونزی و ژاپن) در این منطقه واقع اند.

رونالد ریگان در سال ۱۹۸۴ در اهمیت این منطقه چنین گفته است: «من به حوضچه اقیانوس آرام به عنوان منطقه آینده جهان می نگرم... حوضچه بزرگ اقیانوس آرام با کلیه کشورها و رشد و توسعه بالقوه اش، منطقه آینده جهان به شما می رود» (Davies and Chanda, 1986:23).

چین به عنوان یک قدرت هسته ای با اقتصاد در حال رشد و شکوفایی و هزینه های نظامی فزاینده که پرجمعیت ترین کشور جهان نیز می باشد، از جایگاه مهمی در منطقه برخوردار است. چین تنها قدرتی است که امروز نظریه پردازان روابط بین الملل از به چالش کشیده شدن قدرت ایالات متحده توسط این کشور سخن می گویند، این امر نیز به اهمیت چین در این منطقه می افزاید.

۳. استراتژی ایالات متحده در منطقه آسیا-پاسیفیک

از هنگام جنگ جهانی دوم استراتژی نظامی ایالات متحده بر دو پایه استوار بوده است. این دو پایه توانایی هسته ای برای ایجاد یک استراتژی بازدارنده و یا ضربه اول علیه شوروی سابق و نیز به کارگیری فوری نیروهای غیر هسته ای (نیروهای واکنش سریع) برای دخالت سریع در نقاط بحرانی دنیا بوده است. به کارگیری سریع نیروها، به عنوان یک استراتژی دفاعی ارائه شده است، اما ماهیت توسعه طلبانه آن در سال ۱۹۴۸ توسط یکی از طراحان اصلی آن یعنی ژنرال «دوگلاس مک آرتور» که در آن هنگام فرمانده قوای اشغال گر متحدین در ژاپن بود، بیان گردید. وی ادعا کرد که مرزهای استراتژیک ایالات متحده دیگر در سواحل غربی امریکای شمالی و جنوبی قرار نداشته، بلکه در طول سواحل شرقی قاره آسیا قرار دارد. برای اعمال قدرت ایالات متحده به درون

شرق آسیا (جنوب شرقی و شمال شرقی)، داشتن یک نیروی ضربتی هوایی ضرورت دارد که بر جزایر حاشیه قاره اعزام گردد (جاموسی، ۱۳۸۴: ۸۴).

ایالات متحده در این زمان به مجموعه ای وسیع از متحدان خود که بر پایه و محور استراتژی دفاع داخلی و سیاست همکاری منطقه ای، گرد هم آمده باشند، نیاز پیدا کرد. بر این اساس مسئولیت تشخیص مسائلی که بر سر آن باید ستیز کرد، آشکارا بر عهده ایالات متحده قرار می گرفت. ایالات متحده در سال ۱۹۶۸ خودش را در جایگاه ژاندارمری جهان تصور می کرد که نه تنها می بایست به صورت فعال در برابر عدم ثبات می ایستاد، بلکه باید امکان هر گونه تجاوز را از دست دولتهایی نظیر چین و شوروی سابق در جنوب شرقی می ربود.

به طور کلی مبانی منافع سیاسی و اقتصادی ایالات متحده در منطقه آسیای شرقی و جنوب شرقی را می شود به شرح زیر بیان کرد:

۱. ایالات متحده یکی از کشورهای ساحل اقیانوس آرام است و این بدان معنی است که این کشور باید موقعیت نظامی محکمی را در سوی دیگر اقیانوس آرام در دست داشته باشد.
۲. چین نیز در این منطقه واقع است و به نظر ایالات متحده تنها زبان قدرت را می فهمد. از نظر امریکاییان تاریخ ثابت کرده است که رهبران دولتهای غیر دموکراتیک دارای آنچنان خصوصیتی هستند که تنها و تنها به قدرت احترام می گذارند. پس منافع ایالات متحده در رابطه با چین باید به صورت سیاست مثبت فشار و پیگیری و سیاست تصفیه فکری از ذهن رهبران چین باشد.
۳. در جنوب شرقی آسیا، جنگ و نبرد به خاطر تمامی آسیا است. اگر هند و چین سقوط کند، تایلند در موقعیت خطرناک و دشواری قرار خواهد گرفت و این در باره مالزی، اندونزی و حتی ژاپن نیز صادق است و در یک دوره بلند مدت اقیانوس آرام می تواند به یک دریای سرخ تبدیل شود.
۴. نقش نظامی کشورهای آسیایی که به وسیله نیروهای امریکا حمایت می شوند، باید افزایش یابد. ایالات متحده با اکثر کشورهایی که سرمایه گذاری های خارجی را پذیرا گشته اند، روابطی نظامی دارد. بنابراین کافی است که ایالات متحده نیاز به یک پیمان منطقه ای را در قالب شرایطی که این کشورها را وادار به قبول کند، در مقابل آنان قرار دهد.
۵. ژاپن نقش خاص برای بازی دارد. بعد از جنگ هم جهانی ایالات متحده خطر از دست دادن ژاپن را حس می کرد و به همین دلیل برای حفظ و نگهداری ژاپن در اردوی ضد کمونیسم لازم

بود که جنوب شرقی آسیا را به منطقه ای امن برای نفوذ ژاپن تبدیل نماید. زیرا امنیت جنوب شرقی آسیا برای ژاپن لازم است تا ایالات متحده بتواند آن را در مقابل چین قرار دهد.

امنیت ایالات متحده با امنیت پاسیفیک گره خورده است و هر گونه تغییری در این موازنه قوا، بر مسائل امنیتی طرفین تأثیر خواهد گذاشت. در واقع امریکا میان قدرتهای بزرگ و بازیگران اصل منطقه یعنی چین، ژاپن و هند موازنه ایجاد می کند؛ چرا که هر گونه تغییر موازنه ناگهانی، بازیگران آسیا - پاسیفیک را به رقابت با یکدیگر سوق می دهد. موافقتنامه های امنیتی با ژاپن و هند در این راستا صورت می گیرد.

نگرانی های امنیتی ایالات متحده نسبت به برنامه های هسته ای کره شمالی و قدرت اتمی چین به قوت خود باقی است و از طرف دیگر امنیت خطوط دریایی منطقه برای ایالات متحده حیاتی بوده و هر گونه محدودیت تجاری در این رابطه که منجر به عدم دسترسی این کشور به مواد اولیه مورد نیاز از این منطقه گردد، از دیدگاه ایالات متحده قابل قبول نمی باشد. به طور کلی ارکان سه گانه استراتژی جدید ایالات متحده در منطقه را می توان این چنین بر شمرد :

اول، ایجاد چارچوبی برای همبستگی اقتصادی که مبتنی بر نظام آزاد بازرگانی باشد. دوم، گسترش دموکراسی نوع غربی به طوری که ارزشهای مشترکی را ریشه دار کند. سوم، ایجاد یک ساختار دفاعی جدید که پاسخگوی نگرانیهای امنیتی گوناگون در منطقه باشد (Jianyang, 1991:6).

این استراتژی نیازمند اصولی است که قبلاً وزیر اسبق دفاع امریکا (دیک چین) در سفر به ژاپن از آنها سخن رانده بود:

۱. ادامه حضور امریکا در آسیا-پاسیفیک؛

۲. ادامه قراردادهای امنیتی دو جانبه؛

۳. حفظ نیروهای کمتر اما با کارایی لازم در خط مقدم؛

۴. دادن مسئولیت های بیشتر به متحدین آسیایی برای دفاع از خود؛

۵. تغییر شکل همکاری های دفاعی به نحوی که کشورها مکمل یکدیگر باشند (Ibid).

بدین ترتیب آنچه برای امریکا در درجه اول اهمیت قرار دارد، این است که با حضور برای حفظ توازن قوا مانع از آن شود که قدرتهای بزرگ این منطقه به رقابت و مسابقه تسلیحاتی با یکدیگر بپردازند تا موجب بی ثباتی منطقه گردد.

حادثه یازده سپتامبر نیز براستراتژی ایالات متحده در منطقه تاثیر گذار بود. بیست روز پس از حوادث یازده سپتامبر، وزارت دفاع ایالات متحده «فصلنامه بررسی دفاعی» را منتشر کرد. نکته قابل توجه در این گزارش آن است که ایالات متحده وظیفه رویارویی با چالش هایی را که از جانب رقبای استراتژیک متصور است، به طور موقتی در ردیفی پایین تر قرار داده است - البته کنار ننهاده است. مناطقی که به عنوان مبارزه با تروریسم در اولویت برای تقویت حضور نظامی قرار دارند، عبارت اند از خاورمیانه، جنوب آسیا و جنوب شرقی آسیا. در گزارش مورد اشاره آمده است که تمرکز نیروهای نظامی ایالات متحده در اروپای غربی و شمال شرقی آسیا، نوعی آرایش دفاعی باقی مانده از دوران جنگ سرد است و اکنون تهدیدات بالقوه از مناطق دیگری متوجه ایالات متحده است. در آرایش جدید دفاعی باید پایگاهها و تأسیسات نظامی ایالات متحده در مناطقی غیر از اروپای غربی و شمال شرقی آسیا استقرار یابند. ایالات متحده مایل به توسعه توان نظامی نیروی زمینی خود در خلیج فارس و احداث پایگاههای دریایی در اقیانوس هند، اقیانوس آرام و خلیج فارس است (مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی، ۱۳۸۲: ۲۳).

به نظر استراتژیست های چین، جایگاه این کشور در سلسله مراتب اولویت های امنیتی ایالات متحده، در گزارش یاد شده انعکاس دارد. البته در این گزارش از اشاره مستقیمی به چین به عنوان رقیب استراتژیک خودداری شده است. در گزارش فصلنامه بررسی دفاعی اگرچه از چین نام برده نشده، اما از لابه لای سطور آن می توان دریافت که ایالات متحده چین را رقیب و چالش گر اصلی خود در آسیا می داند. همچنین در این سند آمده است که به احتمال زیاد، اقیانوس آرام بزرگترین میدان عملیات نظامی امریکا خواهد شد؛ زیرا آسیا به تدریج به صورت منطقه ای در آمده که در آنجا رقابت های شدید تسلیحاتی جریان دارد و «ممکن است در آن جا یک رقیب نظامی متکی به منابع و امکانات بسیار قوی در برابر ایالات متحده» پدید آید. در این گزارش به تایوان به عنوان «یکی از چالش های امنیتی» اشاره شده و سواحل شرقی آسیا از جمله سیزده کشور فیلیپین، استرالیا، مالزی، اندونزی، نیوزلند، برونئی، ویتنام، کامبوج، تایلند، برمه، بنگلادش، هند، سریلانکا و همچنین جزیره تایوان مهم ترین چالش شمرده شده اند که حضور نظامی ایالات متحده در پیرامون آنها ضرورت دارد (Yimin, 2002: 1-77).

۴. استراتژی چین در منطقه آسیا-پاسیفیک

سیاست خارجی چین در دهه ۷۰ با دیدار ریچارد نیکسون از این کشور (فوریه ۱۹۷۲) وارد مرحله جدیدی گردید. تا این زمان، چین بر اثر تهدیدهای شرق و غرب و نیز کمک به نهضت های کمونیستی افراطی، با هزینه های نظامی سنگین مواجه بود و امکان دسترسی به سرمایه و تکنولوژی غرب را هم نداشت. اما بهبود مناسبات با ایالات متحده این موانع را برطرف ساخت کشورهای غربی با هدف ایجاد توازن استراتژیک در برابر شوروی در منطقه آسیا پاسیفیک، چین را به عنوان شریک در مسائل جهانی و منطقه ای پذیرفتند و انتقال حد معینی از سرمایه و تکنولوژی به این کشور را برای تقویت آن در مقابل شوروی جزو برنامه های خود قرار دادند.

به دنبال چرخش در روابط ایالات متحده و چین در سال ۱۹۷۲، پکن برای مقابله با قدرت و نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در جنوب شرقی آسیا، به بهبود روابط با متحدان امریکا پرداخت. این مسأله شامل فیلیپین نیز می شد که پایگاههای ایالات متحده در آن بود. وقوع جنگ چین و ویتنام در سال ۱۹۷۹ سبب شد که پکن برای حضور ایالات متحده در منطقه اهمیت بیشتری قائل شود، اگر چه توسعه روابط با مسکو در اوائل دهه ۱۹۸۰ ارزش استراتژیک ایالات متحده را کاهش داد (جاموسی، پیشین: ۹۱).

۴-۱- عمده ترین نگرانی های چین در منطقه

علی رغم اظهارات دیپلماتیک رهبران چین و ایالات متحده، به ویژه طی دیدارهای مکرر رهبران دو کشور، بدبینی نهایی در باره چگونگی مناسبات آنها در ارتباط با منطقه آسیا-پاسیفیک ادامه دارد. توجه چینی ها به مسایل امنیتی و منافع خود در این منطقه و نگرانی های مهم این کشور، مخصوصاً بر نکات ذیل متمرکز است:

۴-۱-۱- تقویت حضور نظامی ایالات متحده

چینی ها معتقدند که دولت ایالات متحده از ابتدای قرن بیست و یکم در اسناد دفاعی خود آورده است که به منظور ممانعت از پدید آمدن رقیب نظامی قدرتمندی در منطقه آسیا-پاسیفیک، باید نیروی دریایی ایالات متحده در آن جا مجموعه ای از نیروهای رزمی مخصوصاً ناوهای هواپیمابر داشته باشد و ناوهای جنگی و زیردریایی ها و موشک های هدایت شونده بیشتری مستقر سازد. نیروی هوایی باید در اقیانوس آرام تا اقیانوس هند و دریای عمان و خلیج فارس

پایگاههای نظامی بیشتری احداث کند و ایستگاههای سوخت گیری و قرارگاههای پشتیبانی زیادی داشته باشد. به این منظور ایالات متحده باید با کشورهای این سرزمین قراردادها و پیمان هایی امضاء کند که براساس آن ها بتواند سیستم های لازم برای پشتیبانی از جبهه های نبرد را در کشورهای مذکور استقرار دهد (مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی، پیشین: ۸۶-۸۹).

۲-۱-۴. جابجایی محور توجه امنیتی ایالات متحده در منطقه

به نظر چینی ها، محور توجه ژئواستراتژیک ایالات متحده از شمال شرقی آسیا به سوی جنوب شرقی گرایش می یابد. در دوران جنگ سرد به دلیل حضور شوروی و احتمال اتحاد چین و شوروی در شرایطی خاص، نیروهای امریکایی در شمال شرقی آسیا حضور داشتند؛ اما اکنون شوروی وجود ندارد و مرکز اقتصادی چین نیز از شمال شرقی به سواحل جنوب و جنوب شرقی انتقال یافته است. بنابراین، ایالات متحده به چین به عنوان حریف بالقوه در آسیا می نگرد و به همین دلیل از اهمیت شبه جزیره کره در محاسبات امنیتی خود کاسته است. از سوی دیگر جنوب شرقی آسیا دارای جمعیت زیاد و منابع سرشار است و بر سر چهار راه خاور دور قرار دارد و کسی که بتواند بر آنجا مسلط گردد، بر «دروازه حیاتی» چین نیز تسلط خواهد داشت. بنابراین، ایالات متحده در آینده به سیاست سلطه بر آسیای جنوب شرقی ادامه خواهد داد (همان).

۳-۱-۴. گسترش اتحادیه های نظامی ایالات متحده با کشور های منطقه

نگرانی دیگر چینی ها از اهداف امنیتی ایالات متحده در منطقه آسیا-پاسفیک از افزایش اتحادیه های نظامی بین این کشور و کشورهای منطقه سرچشمه می گیرد، به نظر آنها، ایالات متحده با کشورهای ژاپن، کره جنوبی، استرالیا، تایلند و فیلیپین پیمان های دو جانبه دارد. اما به این وضعیت قانع نیست و برای تحت فشار قرار دادن چین مایل است اتحادیه ای مشابه ناتو با کشورهای یاد شده ایجاد نماید (همان).

۲-۴. ستون های استراتژی منطقه ای چین

به طور کلی استراتژی منطقه ای چین بر چهار ستون تکیه دارد: اشتغال در سازمان های منطقه ای، برقراری مشارکت استراتژیک و تعمیق روابط دو جانبه، توسعه پیوندهای اقتصادی و تقلیل

نگرانی و بی اعتمادی در فضاهای امنیتی. این موارد به اختصار تشریح می گردد (جز مورد سوم که جنبه اقتصادی دارد).

۱-۲-۴. اشتغال چین در سازمان های منطقه ای

رشد سازمانهای منطقه ای و چند جانبه در آسیا، به جز آسه آن که در ۱۹۹۷ تأسیس شد، امری نسبتاً جدید است. اگرچه این سازمانها تا رسیدن به سطح همکاری راه درازی دارند، اما در سالهای اخیر در آسیا رشد یافته اند. این سازمانها شامل «آسه آن به اضافه یک»، «آسه آن به اضافه سه»، «اجلاس منطقه ای آسه آن»، «سازمان همکاری شانگهای»، «آپک» (گروه همکاری اقتصادی آسیا - پاسیفیک) و «شورای اقتصادی حوزه پاسیفیک» می باشند. مجامع دیگری نیز در منطقه فعال هستند که مهمترین آنها شورای همکاری های امنیتی آسیا- پاسیفیک و گفتگوی همکاری های امنیتی شمال شرق آسیا می باشد. چین در تمامی این مجامع فعال است. چین بیشترین و عمیق ترین اشتغال را در بین سازمانهای منطقه ای، با آسه آن و سازمان همکاری شانگهای دارد که نقش اساسی در تأسیس آن ها داشته است (Shambaugh, 2004:73)

«سازمان شانگهای» در ژوئن ۲۰۰۱ در نتیجه رشد «گروه شانگهای پنج» که توسط چین در ۱۹۹۴ تأسیس شده بود، پای گرفت. امروز این سازمان شامل چین، قزاقستان، قرقیزستان، روسیه، تاجیکستان و ازبکستان است. تأسیس دبیرخانه دائمی و مرکزی آن در پکن نیز نمایانگر نقش اساسی و نفوذ چین در این سازمان می باشد که چین هزینه های عمده آن را می پردازد.

روابط چین با آسه آن از این نیز جالب تر است. طی چند سال اخیر طرفین یک سلسله اقدامات به منظور توسعه و تقویت روابط صورت داده اند که تعدادی از آنها برای روابط بین الملل منطقه آسیا اهمیت قابل ملاحظه ای دارند. مقاله نامه های جداگانه ای بین چین و آسه آن در زمینه توسعه نیروی انسانی، بهداشت عمومی، فناوری اطلاعات و ارتباطات، حمل و نقل، کمک های توسعه ای و ... به امضا رسیده است. در اجلاس سران ۲۰۰۳ آسه آن چین رسماً به پیمان مودت و همکاری های آسه آن به عنوان اولین عضو غیر آسه آن- دست یافت. این اقدام بی سابقه، چین را به عناصر اصلی منشور ۱۹۶۷ آسه آن مقید می کند (Ibid:74).

۲-۲-۴. چین، مشارکت استراتژیک و تعمیق روابط دو جانبه

حالت جدید دیپلماسی چین کولاکی از دیدارها و مبادلات میان مقامات چینی و همتایان آن‌ها در کشورهای همسایه به وجود آورده است. اجلاس‌هایی با رؤسای دولت‌ها واقعا از تمام همسایگان چین به طور سالانه پیش می‌آید و رفت و آمد در سطح وزرا و معاونین وزرا امری پیش پا افتاده است. چین بسیاری از مجربترین دیپلمات‌های خود را با مقام سفارت به پایتخت‌های مهم منطقه اعزام می‌کند. در دیدار با رهبران منطقه نیز این تصویر خود را بهبود بخشیده است (Third Asian Political Parties, 2004).

علاقه چین به بهبود روابط منطقه‌ای شاید به روشن‌ترین شکل در رابطه با سه دولتی نمودار باشد که در گذشته نه چندان دور با آن‌ها دارای حداقل روابط متقابل و حتی روابط خصمانه بوده است. این سه کشور عبارتند از کره جنوبی، ویتنام و هند.

۲-۲-۳. تقلیل نگرانی و بی‌اعتمادی در فضاهای امنیتی

آنچه ارتش آزادی بخش چین انجام داده و موجب نگرانی عمده همسایگان چین است، ایجاد توانایی‌های متعدد نظامی با کاربرد بالقوه علیه تایوان است. آمادگی ۶۰۰ موشک بالستیک برد کوتاه در مقابل تایوان، آمادگی تعداد زیادی از جنگنده‌های شکاری در برابر تایوان، ساخت کشتی‌های جنگی، زیردریایی و دستگاه‌های قابل فرود در آب و خشکی در محدوده تایوان، تمرینات نظامی وسیع و ادواری در اطراف تایوان و خودداری از التزام به عدم اعمال زور علیه تایوان از این موارد به شمار می‌آیند. اما چین تا حد زیادی توانسته است نگرانی‌های ناشی از تنظیم قوا علیه تایوان را با یک سلسله اقدامات خنثی کند. این اقدامات با هر دو شیوه دو جانبه و چند جانبه به چهار شکل عمده صورت گرفته است. شکل اول گفتگوی دو جانبه دولتی در باب امنیت با کشورهای مختلف همسایه است، مانند استرالیا، هند، ژاپن، قزاقستان، قرقیزستان، مغولستان، پاکستان، روسیه و تابلند. این گفتگوها سالی یک بار به تناوب در پایتخت‌ها با مشارکت پرسنل نظامی و مأمورین وزارت خارجه صورت می‌گیرد. شکل دوم اشتغال چین به مبادلات رسمی نظامی است که در سالهای اخیر آن را تشدید کرده است. شکل سوم فعالیت، مشارکت فزاینده چین در «سازمان منطقه‌ای آسه‌آن» است که دولت چین آن را گشاینده راه برقراری یک «جامعه منطقه‌ای امنیت دسته جمعی» می‌شناسد و شکل چهارم از این قرار است که

چین تدریجاً شفافیت نظامی خود را افزایش داده است. بخشی از این اقدام در پاسخ به اصرار مداوم آسه آن، ژاپن و کره جنوبی است (80-83: Shambaugh, Op, Cit).

۵. مهمترین عوامل چالش زای منطقه ای در روابط چین و امریکا

مباحث زیرمهمترین عوامل چالش زا در منطقه آسیا-پاسیفیک می باشند که به رقابت دو کشور در منطقه شکل می دهند:

- توان نظامی در حال رشد چین و نگرانی حاصل از آن برای ایالات متحده؛
- تابوان، روابط ایالات متحده با این جزیره جنجالی و نگرانی های چین در این زمینه در این بخش به بررسی دو عوامل چالش زای مذکور می پردازیم.

۱-۵. تعارض دو کشور بر سر توانایی نظامی چین

چین بلافاصله بعد از جنگ اول خلیج فارس متوجه مدرن سازی ارتش آزادی بخش خلق شد؛ از مقدار نیروهای انسانی به نحو مخصوصی کاست و استراتژی دفاعی خود را تغییر داد. علت آن بود که چین احساس کرد با قدرت تأثیرگذاری در پهنه جهانی روبروست که در نظر دارد نقطه نظرهای خود را به جهانیان تحمیل کند. برآورد چینی ها از بررسی مناسبات قدرت های بزرگ پس از حوادث یازده سپتامبر نیز این است که همراه با فراهم آمدن دشمن مشترک (تروریسم بین المللی) و افزایش تمایل قدرت ها برای همکاری در زمینه مبارزه با تروریسم، سوء ظن و اختلاف نظر بین آنها ادامه دارد. پس از حوادث یازده سپتامبر، ایالات متحده به بهانه مبارزه با تروریسم به تمرکز نیروهای نظامی در افغانستان و کشورهای اطراف آن و افزایش حضور نظامی در آب های منطقه آسیا- پاسیفیک پرداخته است. کشورهای استرالیا، کره جنوبی، ژاپن و فیلیپین از همکاران اصلی ایالات متحده در این زمینه به شمار می آیند. ادامه حضور نظامی ایالات متحده در منطقه آسیا- پاسیفیک بر بدینی اغلب ملل منطقه خواهد افزود. بنابراین برآورد چینی ها از تعدیل در روابط قدرت های بزرگ پس از یازده سپتامبر نمی تواند خوش بینانه باشد.

۱-۵. استراتژی نظامی چین

در طول دهه گذشته چین درصدد ایجاد یک نیروی نظامی مدرن و تخصصی برآمده است. چشم انداز استراتژی نظامی در چین تا سال ۲۰۵۰ به گونه ای برنامه ریزی شده که در دهه ۵۰ قرن ۲۱، این کشور به یک قدرت اثر گذار در عرصه بین المللی تبدیل شود.

مراد از استراتژی نظامی، دیدگاه غالب در مورد مؤثرترین شیوه سازماندهی و استقرار نیروهای نظامی یک کشور جهت تأمین منافع در محیط بین الملل است. از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۰، استراتژی نظامی چین بر اساس مفهوم ابتکاری مانو موسوم به «جنگ خلقی» تعریف شد. جنگ خلقی عبارت از آن استراتژی است که با هدف تبدیل ضعف به قوت با استفاده از قلمرو گسترده و جمعیت قدرتمند چین به منظور مبادرت ورزیدن به جنگ فرسایشی بر علیه مهاجمان طراحی شده بود. در این مقطع زمانی چین کشوری «بزرگ و ضعیف» تلقی می شد که تنها می توانست با توسل هم زمان به جنگ های منظم و فیزیکی به پیروزی امیدوار باشد. اما بعد از مانو، چین تفسیر از استراتژی «جنگ خلقی» به استراتژی جدیدتر «جنگ خلقی در شرایط مدرن» را آغاز کرد. این استراتژی به چالش های امنیتی ناشی از امکان حمله شوروی به مرزهای شمالی چین می پرداخت. استراتژی جنگ خلقی در شرایط مدرن، تأکید اصلی را بر جنگ موضعی، تاکتیک های نظامی مختلط و استفاده از نیروهای منظم و مکانیزه برای مقابله با دشمن قرار می داد، قبل از اینکه دشمن بتواند در سرزمین چین نفوذ کند. بعد از جنگ خلیج فارس، استراتژی های چینی عبارت «تحت شرایط فناوری سطح بالا» را بر ادبیات دفاعی خود افزودند (عسگری، ۱۳۸۶: ۹-۸).

برای دوران جدید هم استراتژی نظامی چین به گونه ای طراحی شده که نیروهای نظامی این کشور توانایی لازم را برای انجام وظایف محوله و تحقق اهداف در سطح منطقه ای با استفاده از روش های خاص داشته باشد. چنین ظرفیتی نتیجه اصلاح و نوسازی مرحله به مرحله بخش نظامی است. نوسازی نیروهای نظامی که تابعی از نوسازی اقتصادی است، در سه مرحله اجرا می شود:

در مرحله اول (تا ۲۰۱۰) تلاش عمده فرماندهی نظامی چین بر کارآمدی ساختار سازمانی نیروهای نظامی، کوچک سازی ارتش و افزایش سهم تسلیحات پیشرفته خواهد بود. در نتیجه چین قادر می شود به قدرت های نظامی عمده جهانی رسیده و از توانایی خود برای هم آوردی های احتمالی و پیروزی در جنگ های محدود محلی، اطمینان حاصل نماید.

در مرحله دوم (تا ۲۰۲۰) تلاش ها برای ایجاد نیروی دریایی پیشرفته و سیستم های تسلیحاتی با فن آوری سطح بالا متمرکز خواهد بود. در نتیجه این تلاش ها، چین به عنوان یک قدرت پیشرو

نظامی در منطقه مطرح خواهد بود و قادر می شود از منافع اش در سطح منطقه ای با روش های نظامی حمایت کند.

در مرحله سوم (تا ۲۰۵۰) نوسازی نیروهای نظامی چین کامل خواهد بود. برنامه ریزی به گونه ای انجام شده که در این مقطع به یکی از قدرت های برتر جهانی در عرصه نظامی تبدیل می شود. چینی ها معتقدند تا سال ۲۰۱۰ نیازمند برخورداری از توانایی اعمال کنترل مؤثر بر نواحی دریایی در محدوده «زنجیره نخست» هستند، این محدوده دریایی تنگه تایوان و دریای چین جنوبی می باشد. در مرحله دوم چین در حوزه نیروی دریایی باید توان عملیاتی در دریای ژاپن و فیلیپین را به عنوان «خط دوم جزایر» (کوریل، ژاپنی، نامپو، گینه جدید) داشته باشد. در مرحله سوم توانایی و قدرت عملیاتی نیروی دریایی چین باید تا جزیره گوام به عنوان «خط سوم جزایر» برسد (Bules & shulsk, 2007: 26-33).

هم اکنون چین با ارتقاء سطح توانایی های نظامی خود (از طریق خریدهای نظامی یا تولیدات داخلی) توانسته دامنه قدرت افکنی خود را به نواحی آبی دریای چین جنوبی، چین شرقی و دریای زرد گسترش دهد. البته برنامه نوسازی نظامی چین در نیروی هوایی نیز اجرا می شود. نیروهای متحرک ارتش آزادی بخش خلق نیز در فرایند نوسازی نظام چین مورد توجه هستند. آنها دارای دو بخش نیروهای واکنش سریع و نیروهای سریع الاستقرار هستند. نیروهای واکنش سریع برای انجام عملیات ها، بسیار مؤثر هستند (Ibid: 33).

۲-۱-۵. سیاست هسته ای چین

مفاهیمی چون راهبرد هسته ای و دکترین هسته ای به ندرت در متون نظامی و استراتژیک چین مورد استفاده قرار می گیرد، بلکه در بیشتر اوقات از واژه «سیاست هسته ای» برای اشاره به تفکر استراتژیک و اصول اساسی در توسعه و به کارگیری تسلیحات هسته ای استفاده می شود. این امر حکایت از آن دارد که بهره برداری سیاسی از سلاح های هسته ای از جایگاه ارزنده ای در محاسبات سیاست هسته ای چین برخوردار است. سیاست هسته ای اعلامی چین دارای پنج مؤلفه اساسی است:

۱. سیاست نفی ضربه اول؛

۲. ارایه تضمین امنیتی به دولت های فاقد تسلیحات هسته ای و مناطق عاری از تسلیحات

هسته ای؛

۳. توسعه محدود توانایی ضربه دوم و تلافی جویانه؛

۴. مخالفت با استقرار تجهیزات هسته ای خارج از مرزهای ملی؛

۵. ممنوعیت کامل کاربرد سلاح های هسته ای و خلع سلاح کامل هسته ای (David, 2006).

به هر حال چین مدرنیزاسیون برنامه هسته ای اش را نیز آغاز کرده است. بی شک نگرانی چین با توجه به آمادگی دفاع موشکی ایالات متحده و گزارش هایی از باز بینی موضع هسته ای ایالات متحده در باره هدف قرارداد چین، عمیق تر شده است. علاوه بر این چین همواره توانایی سلاحهای هسته ای را برای راهبردی که به منظور جلوگیری از قلدری ایالات متحده طراحی شده، مهم تر تلقی کرده است. همان طور که مائو مطرح کرد، باید ایالات متحده را مهار یا سرکوب کرد، جانشینان او نیز امروزه اینگونه به ایالات متحده می نگرند. مدرنیزاسیون نظامی چین هم در حوزه متعارف و مورد حوزه غیر متعارف تداوم دارد (Rosemary, 2006:91).

به هر حال در هزاره سوم، یکی از مؤلفه های اصلی قدرت نظامی دارا بودن سلاح استراتژیک است و چین از قدرت هسته ای برخوردار است. این قدرت هسته ای به چین توانایی تولید سلاحهای استراتژیک داده است، چین دارای سلاح هسته ای در کنار توان موشکی و قدرت سلاحهای شیمیایی و میکروبی است. چین نزدیک به ۴۰۰ سلاح هسته ای تاکتیکی و استراتژی و انباری از مواد قابل انشقاق دارد که برای تولید زرادخانه های بزرگتر کافی است. بخشی از توان هسته ای چین، زیردریایی های هسته ای و بالستیک است. یکی از زیردریایی ها به نام «شیا» است که می تواند ۱۲ موشک بالستیک با کلاهک هسته ای را با برد ۱۷۰۰ کیلومتر حمل کند. در نیروی هوایی نیز چین بمب افکن های استراتژیک خود را نیز تقویت کرده به طوری که آنان قادرند چند بمب هسته ای را حمل کنند. این توانایی ها ایالات متحده را نگران کرده است. طبق گزارشی پنتاگون و سیا، زرادخانه های هسته ای چین در دهه های آینده به صورت چشم گیری رشد خواهند کرد. طبق پیش بینی سیا، تا سال ۲۰۱۵ شمار کلاهک های هسته ای چین به ۷۵ تا ۱۰۰ عدد افزایش خواهد یافت (پارسی پور، ۱۳۸۴: ۴۱-۴۰).

۳-۱-۵. اهداف استراتژیک توسعه نظامی چین

از خلال سخنان رهبران چین و اسناد رسمی و متون ارتش آزادی بخش خلق در باره دکترین نظامی، می توان اهداف این کشور از توسعه قدرت نظامی را به ۵ دسته تقسیم کرد:

- امنیت رژیم: نخستین هدف تداوم انحصار حزب کمونیست چین بر قدرت سیاسی است و همین امر نیروهای نظامی این کشور را از بیشتر نیروهای نظامی مدرن جهان متمایز می کند.
- تمامیت ارضی: هدف مهم دیگر، حفظ سرزمین چین در برابر تهدیدات خارجی است، مأموریت اولیه ای که بر عهده نیروی نظامی هر کشور دیگری نیز هست. چین یکی از طولانی ترین مرزهای زمینی جهان را دارد که خطر شورش اقلیت ها در مناطق مرزی آن وجود دارد و با بعضی از همسایگان مثل هند اختلاف دارد.
- وحدت ملی: کمونیست چین الحاق تایوان بر سرزمین اصل را مهم ترین مرحله تحقق وحدت ملی می داند و نیروی نظامی را ابزاری پر اهمیت در راستای تحقق آن بر می شمارد.
- امنیت دریایی: هدف چهارم چین یعنی دفاع از حقوق و منافع دریایی این کشور توجه زیادی را در دیگر کشورها برانگیخته است، زیرا این کشور هنوز در مرزهای دریایی خود با بسیاری از همسایگان اختلاف حاکمیتی دارد. افزون بر این، با توسعه سریع اقتصادی، از یک سو تأمین امنیت شهرهای ثروتمند ساحلی و از سوی دیگر حفظ ثبات در خطوط نقل و انتقال دریایی برای آن، از اهمیت ویژه ای برخوردار شده است.
- ثبات منطقه ای: پنجمین هدف توسعه نظامی چین تداوم ثبات منطقه ای است، زیرا این کشور برای پیشبرد توسعه اقتصادی، نیازمند محیط امنیتی آرام است. این هدف در عمل با جلوگیری از وقوع درگیری های نظامی در اطراف چین که می تواند اصلاحات و توسعه اقتصادی این کشور را به چالش بکشد، پیوند دارد (فراول، ۱۳۸۷: ۴۵-۴۴).

۴-۱-۵. نگرش ایالات متحده به توانایی نظامی چین

توانایی نظامی چین به ویژه نوسازی ارتش آزادی بخش خلق از دغدغه های امنیتی ایالات متحده است و احتمال درگیری دو طرف را بالا می برد. بودجه نظامی چین از سال ۱۹۸۹ هر ساله دو برابر شده است. کارشناسان میزان بودجه رسمی نظامی سالانه چین را بیش از ۲۰ میلیارد برآورد می کنند و تخمین می زنند که این میزان با توجه به مخارج اعلام نشده تا سه برابر افزایش یابد (کولکمان، ۱۳۸۶: ۹). همه این موارد چیزی نیست که ایالات متحده را به راحتی از کنار آنها بگذرد.

۱-۴-۵. هشدار ایالات متحده در باره توان نظامی چین

نگرانی روز افزون ایالات متحده از توان نظامی چین روز به روز شدت می‌گیرد. «پیتر رادمن»، معاون وزیر دفاع ایالات متحده در سال ۲۰۰۵ در کنگره گفت: «ظرفیت‌های کلی چین به میزان قابل توجهی رسیده که این موضوع خطرات زیادی برای قوای امریکایی به دنبال دارد». رامسفلد هم در یک سخنرانی در کنفرانس امنیت آسیا در سنگاپور که توسط مؤسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک لندن در همان سال برگزار شد، گفت: «بودجه نظامی چین به ویژه سرمایه‌گذاری آن در موشک‌ها و تکنولوژی پیشرفته نظامی تهدیدی نه تنها برای تایوان که برای منافع ایالات متحده و کشورهای سراسر آسیاست». او هدف سرمایه‌گذاری نظامی چین را مورد پرسش قرار داد و ادعا کرد «هیچ کشوری چین را تهدید نمی‌کند» (مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی «CSIS»).

گزارش سالانه پنتاگون به کنگره درباره توان نظامی چین هم موضوعات بیشتری را روشن می‌کند. در این گزارش هشدار داده شده که چین به دنبال تحول بلندمدت در ارتش خود و توسعه توان رزمی در نبردهای کوتاه مدت و شدید است. پیش‌نویس این گزارش مدت‌ها مورد بررسی و رایزنی قرار گرفت تا متنی از آن بیرون آید که در کنار انتقاد از آرایش نظامی چین، همکاری این کشور در موضوعات امنیتی چون کره شمالی و مقابله با تروریسم مورد ستایش واقع شود. سرانجام در ۱۹ جولای ۲۰۰۵ پنتاگون گزارش سالانه خود به کنگره ایالات متحده را تحت عنوان «توان نظامی جمهوری خلق چین» ارائه کرد. براساس این گزارش جدیدترین قضاوت پنتاگون از توان نظامی چین این است که «این کشور با دو راهی‌های استراتژیک زیادی روبروست. از یک سو بر ممانعت از استقلال تایوان یا تلاش برای وادار ساختن آن به مذاکره با پکن طبق شرایط تعیین شده این کشور متمرکز شده است و از سوی دیگر با آرایش و گسترش نیروی موشک‌بالیستیک، کرورز، زیردریایی‌ها، هواپیماهای پیشرفته و دیگر سیستم‌های مدرن خود به دنبال مقابله با مداخله بالقوه ایالات متحده در بحران‌های تنگه تایوان است». از یک سو می‌تواند راه مسالمت‌آمیز تعامل و رقابت سالم را انتخاب کند و از سوی دیگر خود را در راهی بیند که به اعمال نفوذ و قدرت غالب ختم شود (آسیا تایمز).

این گزارش اشاره می‌کند: «رهبران چین از دنگ شیائوپنگ تا کنون استراتژی توسعه خود را بر مبنای افزایش توان همه‌جانبه ملی بنا گذاشته‌اند. در زمان صلح می‌توان انتظار داشت که چین به دنبال رشد و پیشرفت اقتصادی باشد، اما این بخشی از استراتژی جامع توسعه توان ملی است. چین

در سال ۲۰۰۰ اعلام کرد هدفش دو برابر کردن اقتصاد خود تا سال ۲۰۱۰ و افزایش سرانه تولید ناخالص ملی (که در سال ۲۰۰۴، ۱۲۵۰ دلار بود) به میزان یک کشور متوسط توسعه یافته (۳۴۰۰ دلار) تا سال ۲۰۴۹ است. این گزارش می افزاید: «برای رهبران چین، چنین پیشرفتی هم به خاطر نفس پیشرفت اقتصادی و هم به خاطر افزایش توان نظامی اهمیت دارد.» (همان)

در گزارش یاد شده به صراحت گفته شده که تا پایان دهه حاضر، پکن نمی تواند حتی یک دشمن متوسط را هم شکست دهد و قادر نیست نیروی دریایی اش را فراتر از دفاع ساحلی ببرد. قدرت ایالات متحده در شرق آسیا، در میان مدت و دراز مدت تهدید می شود. به همین دلیل ایالات متحده به دنبال آن است که با اعمال فشار بر عرضه کمک های تسلیحاتی به چین، روند توسعه نظامی این کشور را کند نماید و همزمان از قدرت های دیگر شرق آسیا، به ویژه ژاپن برای توازن قدرت پکن استفاده کند (همان).

۲-۴-۱-۵. چین، عامل اصلی هزینه فزاینده نظامی ایالات متحده

سال ۲۰۰۶ دولت بوش اعلام کرد که به دلیل رشد فزاینده تروریسم بین المللی، بودجه پیشنهادی نظامی خود را برای سال ۲۰۰۷ به ۴۳۹ میلیارد دلار افزایش داده است که این رقم نسبت به سال قبل رشدی ۷ درصدی نشان می دهد. اما تنها سهم اندکی از این افزایش به بهبود سیستم های ویژه امنیتی یکپارچه ضد تروریسم کمک می کند. بزرگترین و پر هزینه ترین بخش های هزینه این بودجه هنگفت، صرف زیردریایی های هسته ای و بمب افکن های دور پردازی می گردد که اصولاً برای دشمنی متفاوت به کار خواهند رفت یعنی چین. وزارت دفاع ایالات متحده گزارش های خود همواره از چالشگران آتی ناشناس سخن می گوید که ممکن است روزی سلطه نظامی ایالات متحده را به زیر بکشد. در استراتژی اعلام شده چهار ساله پنتاگون آمده است: «ایالات متحده باید در برابر امکان ظهور یک قدرت بزرگ که راه تخصص را در پیش خواهد گرفت، مانع ایجاد کند.» بنابراین، این افزایش بودجه اقدامی محدود کننده و در صورت لزوم مقابله با چالشگرانی است که وزارت دفاع درصدد است با استفاده از سیستم های گران قیمت نظامی نوین خود به مقابله با آنها برخیزد. در گزارش چهار ساله اخیر پنتاگون آمده است: «در میان همه قدرتهای در حال شکل گیری دنیا، چین بزرگترین قابلیت بالقوه را از جهت رقابت نظامی با ایالات متحده دارد. با توجه به رشد اقتصادی در حال شکوفایی و چشم گیر این کشور، چین هزینه های

نظامی خود را افزایش داده و با به کار گیری سلاح های جدید، تعادل نظامی منطقه ای را با خطر مواجه ساخته است» (کلیر، ۱۳۸۶: ۸۹-۸۷).

تعدادی از پر هزینه ترین بخش های بودجه اخیر پیشنهادی دولت جورج بوش به کنگره، شامل: ساخت هواپیمای جنگنده پر قدرت اف ۲۲ با هزینه ای معادل ۳/۲ میلیارد دلار، ساخت هواپیمای جنگنده چند منظوره اف ۳۵ با هزینه پیشنهادی ۵/۳ میلیارد دلار، هواپیمای نابود کننده فوق مدرن با هزینه ای معادل ۳/۴ میلیارد دلار و در نهایت زیر دریایی حامل کلاهک های هسته ای در کلاس ویرجینیا با هزینه پیشنهادی ۲/۶ میلیارد دلار می باشد. البته میلیاردها دلار دیگر نیز در بودجه پیشنهادی دولت ایالات متحده به کنگره در جهت طراحی و ساخت یک مدل جدید از ناوهای هواپیمابر و همچنین نسل جدیدی از بمب افکن های دور پرداز در خواست گردیده است (همان: ۸۱). به سختی می توان تصور نمود که این سلاح های پر هزینه و فوق مدرن در جهت مبارزه با چریک های مسلح در بغداد یا هر جای دیگر به کار خواهد رفت. امروزه تنها دشمنی که می توان تصور نمود روزی ممکن است در جهت مبارزه با آن، ایالات متحده نیازمند به کارگیری این سلاحهای فوق مدرن گردد، کشور چین است.

۳-۴-۱-۵. تمدید تحریم تسلیحاتی چین از سوی ایالات متحده

یکی از سیاست های ایالات متحده برای مقابله با توان نظامی چین، تلاش برای تحریم چین می باشد. کاندولیزاریس به هنگام بازدید خود از اروپا در اوایل فوریه ۲۰۰۵ اعلام کرد؛ دولت بوش به دو دلیل خواستار تمدید تحریم تسلیحاتی چین است: نخست اینکه، این کار توازن نظامی منطقه را حفظ می کند. ایالات متحده نگران است که اقدام کشورهای اروپایی در فروش تسلیحات به چین بعد از لغو تحریم، توازن قوای استراتژیک در آسیای شرقی را بر هم بزند و تسلیحات فروخته شده در صورت بروز هر گونه درگیری بر سر تایوان، علیه نیروهای امریکایی به کار گرفته خواهد شد و دوم اینکه، معامله تسلیحاتی با چین می تواند با توجه به نقض حقوق بشر در این کشور، پیام سیاسی اشتباهی را القاء نماید. کنگره نیز موضع انتقادی مشابهی در قبال این مسأله داشته است. دوم فوریه ۲۰۰۵ کنگره ایالات متحده قطعنامه ای را با ۴۱۱ رأی موافق سه رأی مخالف به تصویب رساند که در آن خواستار تمدید تحریم تسلیحاتی چین شده بود. اعضای کنگره در این قطعنامه از رئیس جمهور خواسته بودند تا در بازدید از اروپا در اواخر ۲۰۰۵، با استفاده از نفوذ خود در بین متحدان ایالات متحده بررسی مجدد لغو این تحریم را خواستار شود. به همین علت، مسأله لغو

تحریم تسلیحاتی چین از سوی اتحادیه اروپا در برنامه سیاسی فرا آتلانتیک در سال ۲۰۰۵ باقی ماند (کولکمان، پیشین، ۳۶-۳۷).

۴-۱-۵. هدف توافقنامه استراتژیک ایالات متحده با ژاپن

یکی از مهمترین دلایل توافقنامه های امنیتی دوجانبه ایالات متحده با ژاپن، مقابله با چین و حفظ توازن نظامی منطقه می باشد. بنابراین، علاوه بر تقویت رهبری زوج ایالات متحده و ژاپن در مبارزه علیه تروریسم، این قدرت در حال ظهور چین است که موجب گسترش همکاری مشترک بین توکیو و واشنگتن شده است. ۲۸ ژوئن ۲۰۰۵ حدود یک سال بعد از امضای قرارداد دفاعی بین ایالات متحده و هند، اتحاد جدید با ژاپن در استراتژی امریکایی مهار پکن قرار گرفت. کشور چین در کنار کره شمالی به عنوان «نگرانی امنیتی» توکیو در برنامه دفاع ملی ایالات متحده معرفی شده است.

بنابراین، تلاش پکن برای مدرن سازی ارتش و افزایش توان موشکی و هسته ای خودش، بیانگر این است که این کشور به دنبال تبدیل شدن به یکی از قدرت های نظامی برتر جهان می باشد. نگرانی مقامات و استراتژیست های نظامی واشنگتن از این تکاپوی چینی ها، به رقابت دو کشور در منطقه آسیا-پاسفیک دامن زده است. به نظر می رسد استراتژی نظامی چین بر مبنای حفظ تعادل میان توسعه اقتصادی و حفظ فضاهاى امنیتی لازم برای توسعه اقتصادی است، توسعه اقتصادی که توان حاصل از آن به قدرت نظامی تبدیل و ترجمه می شود. (گی یونه، ۱۳۸۶: ۶۲)

۲-۵. جانش نایوان در روابط دو کشور

۱-۵. تاریخچه اختلاف چین و ایالات متحده بر سر نایوان

در طول دوران جنگ داخلی چین میان ناسیونالیست ها به رهبری چیانگ کای چک (نایوان) و کمونیست ها به رهبری مائوتسه دونگ، ایالات متحده از ناسیونالیست ها حمایت می کرد. با پیروزی کمونیست ها و تسلط مائو بر کل سرزمین چین، ایالات متحده شکست سختی را متحمل شد. برای جبران این شکست، کابینه ترومن لغو رسمی تمامی تعهدات ایالات متحده نسبت به ناسیونالیستها را اعلام کرد. با آغاز جنگ کره، سیاست ایالات متحده در مقابل چین تغییر کرد. از دید ایالات متحده، چین متحد وفادار شوروی بود، بنابراین تمامی روابط قابل ملاحظه خود با پکن را قطع کرد و به حمایت مجدد از ناسیونالیست ها پرداخت و قراردادهای نظامی متعددی با نایوان

منعقد نمود. اوایل دهه ۱۹۶۰ تایوان همچنان یک مانع عظیم بر سر روابط دو کشور بود. ایالات متحده نهایت سعی خود را به عمل آورد تا رهبران چین را متقاعد کند که در جهت حل این اختلافات هیچ گاه از زور استفاده نکنند، اما پکن با این شیوه واشنگتن مخالف بود و تأکید داشت که مسأله تایوان مربوط به امور داخلی چین می باشد و ایالات متحده می بایست دست از دخالت در امور داخل چین بردارد. این شرایط باعث شکل گیری «سیاست دو چین» در ایالات متحده گردید. امریکا در این زمان ترجیح می داد تا وضعیت تایوان مسکوت باقی بماند. زیرا به این نتیجه رسیده بود که مساله تایوان به راحتی قابل حل نیست (Cooper, 1992:1).

دهه ۱۹۷۰ با بهبود روابط دو کشور، ایالات متحده با اعلام سیاست چین واحد، مانع از تأثیر مخرب تایوان در روابط دو جانبه گردید. این وضعیت تا اواخر دهه ۱۹۷۰ باقی ماند. دسامبر ۱۹۷۸ کارتر قصد خود را برای ایجاد روابط رسمی با پکن اعلام کرد. چین سه شرط را برای برقراری روابط رسمی با ایالات متحده اعلام کرد. این شروط در ارتباط با تایوان می باشند؛ ایالات متحده می بایست روابط خود را با تایوان قطع کند، قراردادهای قبلی خود را با تایوان فسخ نماید و نیروهای نظامی خود را از تایوان خارج کند. ایالات متحده نیز از چین تعهد گرفت مسأله تایوان را به صورت مسالمت آمیز حل کند (Ibid:5). در سال ۱۹۷۹ ایالات متحده با قطع روابط خود با تایوان و تعهد به خروج نیروهایش از این جزیره، دولت جمهوری خلق چین را به عنوان تنها نماینده قانونی چین پذیرفت و تصریح نمود تایوان بخشی از چین است. بر این اساس رابطه رسمی با پکن برقرار نمود، اما مناسبات اقتصادی و فرهنگی غیر رسمی با تایوان شکوفا شد (Cooper 1982:241).

مسأله تایوان به این سادگی قابل حل نبود. تایوان از لحاظ ژئوپلیتیکی برای خطوط نفتی کره جنوبی و ژاپن و برای رشد تجارت ایالات متحده در منطقه از اهمیت استراتژیک بالایی برخوردار بود. انداختن تایوان در دامان شوروی به هیچ وجه به نفع ایالات متحده نبود. کابینه کارتر و کنگره بر سر قضیه تایوان دچار اختلاف شدند و سرانجام مجلس سنا و کنگره قانونی را تصویب کرد که به «قانون رابطه با تایوان» مشهور شد. موضوعات مهم این قانون شامل موارد زیر بود:

۱. وضعیت دولت ملت بودن یا حاکمیت تایوان؛

۲. امنیت تایوان؛

۳. سلامت اقتصادی تایوان؛

۴. حقوق بشر و دموکراسی در تایوان؛

این قانون عنوان می کند که سیاست ایالات متحده مایل به «حفظ توانایی ایالات متحده برای جلوگیری از هر نوع استفاده از قوه قهریه که امنیت یا سیستم اقتصادی و اجتماعی مردم تایوان را به خطر می اندازد» می باشد. طبق این قانون ایالات متحده می تواند به تامین تسلیحات با «ماهیت دفاعی» برای تایوان ادامه داده و در مقابل هر تهدیدی علیه امنیت مردم تایوان و منافع ایالات متحده، تصمیم به اتخاذ اقدام مناسب نماید (Chaoyang, 1996:26). طی سالهای بعد نیز فراز و نشیب هایی در روابط دو کشور بر سر تایوان رخ داده است.

۲-۵. اهمیت تایوان برای چین

چین خواهان وحدت تایوان با این کشور است. ترجیحاً به صورت صلح آمیز ولی چنانچه ضروری می باشد حتی به صورت نظامی این هدف را دنبال خواهد نمود. از یک سو، چین مدعی است که جنبش استقلال تایوان منبع اصلی بی ثباتی در منطقه است. در صورتی که تایوان راه استقلال در پیش نگیرد، چین نیاز به توسل به نیرو و امکانات نظامی ندارد و تا زمانی که تایوان رسماً اعلام استقلال نکند و به صورت یکجانبه وضع موجود در تنگه تایوان را بهم نزنند، چین به تصرف تایوان با ابزار نظامی مبادرت نخواهد کرد. از سوی دیگر، امری که چینی ها بر روی آن اجماع دارند این است که «چین یکپارچه» یک هدف ملی است، حتی اگر هیچ توافقی در باره دامنه ترتیبات آینده ایجاد این یکپارچگی وجود نداشته باشد. هر اتفاقی که در باره تایوان رخ دهد و از جدایی همیشگی آن از چین خبر دهد و هر نوع سیاست ایالات متحده که با این هدف ایجاد شود، یک تهدید امنیتی سختی برای پکن به حساب می آید. تهدید جدایی دوژوره تایوان، پیامدهای شوم تری را بر چین بر جای می گذارد که بیشتر از تهدید امکان تهاجم تروریستی است. چین برای حفاظت از منافع اش در تایوان، یک استراتژی دو وجهی را تعقیب می کند: یک وجه این استراتژی برای جلب نظر شهروندان به سمت ایده «چین واحد» طراحی شده و وجه دیگر آن برای جلوگیری از اقدام تایوان برای استقلال هدف گیری شده است. برای جلب نظر شهروندان تایوان، پکن رویکرد «یک کشور، دو سیستم» را از قبل طراحی کرده است، ترتیباتی که برای هونگ کنگ و ماکائو هم در نظر گرفته شده است. البته پکن مدعی است این رویکرد در مورد تایوان، در مقایسه با هنگ کنگ و ماکائو، سخاوتمندانه تر است؛ چرا که به تایوان اجازه حفظ نظامی گری اش را اجازه می دهد. به هر حال جدی بودن وجه اول این استراتژی، به ویژه به وسیله مسأله تهدید نظامی در وجه دوم استراتژی، مورد تردید قرار می گیرد. در وجه دوم استراتژی، پکن

در یک تلاش برای بازداشتن تایوان از حرکت به سمت استقلال، تهدید نظامی اش را به وسیله گسترش زرادخانه موشکهای بالستیک در سراسر تنگه تایوان، افزایش داده است. تنها در سال ۲۰۰۲ شمار کل موشکهای برد متوسط و کوتاه تقریباً به ۳۵۰ فروند رسید. به اضافه اینکه اساساً مدرنیزاسیون نظامی چین برای فراهم نمودن نفوذش بر تایوان جهت دفع حضور ایالات متحده در تنگه تایوان طراحی شده است. سال ۲۰۰۲ پکن یک قرارداد با روسیه بست که طی آن ۸ زیردریایی دیزل خریداری می شد که بخشی از فروش تسلیحاتی حدود ۴ میلیاردی بود. جالب است این اقدام پکن با فروش تسلیحاتی آوریل ۲۰۰۱ جرج بوش به تایوان مشابه است که هر کدام تقریباً ۴ میلیارد و شامل ۸ زیردریایی دیزلی و چندین ناوشکن می باشد. این شباهت می تواند یک سیگنال سیاسی باشد که پکن آماده است با سطح فروش تسلیحاتی ایالات متحده به تایوان مقابله نماید. این امر ترس از یک مسابقه نظامی بی ثبات کننده در سراسر تایوان را بالا می برد (Lampton & Ewing, 2003:72).

چین از ایالات متحده دو خواسته مشخصی در ارتباط با مساله تایوان دارد:

نخست آنکه واشنگتن به اصل «یک چین» پایبند بماند و از استقلال تایوان و حضور مستقل آن در سازمان ملل حمایت نکند و دیگر آنکه ایالات متحده به تدریج به فروش تسلیحات به تایوان پایان داده و از مداخله در هر گونه راه حلی که پکن برای خاتمه بخشیدن به مساله تایوان برمیگزیند، خودداری نماید (Christensen, 1996:49).

به هر حال آینده روابط چین و تایوان به عبارت بهتر، آینده رفتار چین در قبال تایوان، خیلی خوشبینانه نیست. مسئولان امنیتی تایوان و ایالات متحده در حال مطالعه جدول های زمانی متفاوتی از اقدامات قهرآمیز احتمالی پکن می باشند. به نظر مسئولان تایوانی، سال های ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۵ سال های بحرانی برای تایوان خواهد بود، در حالی که مسئولان ایالات متحده سالهای ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۸ را خطرناکتر می نامیدند. اگرچه پکن اولویت خود را توسعه اقتصادی قرار می دهد نه تایوان، با این وجود از اتخاذ هر گونه اقدام قهرآمیز علیه این جزیره در صورت به خطر افتادن منافع ملی خود کوتاهی نخواهد کرد. مثال های فراوانی از اتخاذ سیاست تهدید توسط چین برای تحت تأثیر قرار دادن روند این جزیره وجود دارد. آخرین اقدام تهدید آمیز پکن، در زمینه همه پرسی و قانون اساسی بوده است.

۳-۵. تأثیر روابط ایالات متحده با تایوان بر روابط دو کشور

از زمان نیکسون ایالات متحده ظاهراً سیاست «چین واحد» را اتخاذ نموده و از پشتیبانی از استقلال تایوان خودداری نموده است. حکومت ایالات متحده، حکومت پکن را به عنوان تنها حکومت مشروع چین به رسمیت شناخته و به موقعیت چین که در آن فقط یک چین وجود دارد و تایوان جزئی از آن به شمار می رود، معترف است. این اصل اساسی که از سوی همه دولت‌ها پذیرفته شده است، اما رفتار ایالات متحده در مقابل تایوان به عنوان دولت - ملت دوفاکتور مبتنی بر «قانون رابطه با تایوان» و ارتقای تدریجی روابط غیر رسمی با تایوان به ویژه فروش گسترده سلاح‌های پیشرفته، به عناصر عدم اطمینان در روابط چین و امریکا افزوده شده و درگیری دو طرف بر سر تایوان را محتمل تر ساخته است (زو، ۱۳۸۶: ۱۹۳).

ایالات متحده در اعلامیه اوت ۱۹۸۲ که پس از مذاکرات طولانی با چین انتشار یافت، متعهد شده بود که فروش سلاح به تایوان را کاهش دهد، لیکن هیچ گاه به تعهد خود عمل نکرد. این سیاست تاکنون ادامه دارد و نشانه اهداف امنیتی دراز مدت امریکا در منطقه است. این سیاست همچنین نشان می دهد که ایالات متحده در مورد مسأله تایوان روش متضاد «مخالفت با جنگ، مخالفت با استقلال تایوان و مخالفت با وحدت تایوان» را اعمال می کند که چالش بزرگ در رابطه با چین به شمار می رود (مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی، ۱۳۸۲: ۹۴-۹۳).

سیاست ایالات متحده در مورد مسأله تایوان به نوعی ابهام آمیز است که برخی تحلیل گران از مفهوم «ابهام استراتژیک» استفاده می کنند. این امر در مقطع بعد از یازده سپتامبر نیز قابل ملاحظه است؛ زیرا از یک سو به دنبال وخیم شدن روابط چین - تایوان در این دوره، ایالات متحده به گونه ای چشمگیر مناسبات نظامی خود را با تایوان افزایش داد و از سوی دیگر سعی کرد به چین اطمینان دهد که تغییری در وضع موجود در دو سوی تنگه پیش نخواهد آمد. مخالفت صریح بوش با استقلال تایوان در سفر به چین در دوره اول ریاست جمهوری اش در همین راستا بود.

پکن رابطه چین و ایالات متحده را تا اندازه زیادی به این صورت ارزیابی می کند که واشنگتن چگونه از موافقت نامه ها، ادراکات و اقدامات گذشته اش حمایت می کند. البته از نقطه نظر امریکایی ها نیز تهدید فراینده چین نسبت به تایوان فرضیه «رشد صلح آمیز» را تحلیل می برد و فروش سلاح های ممنوع امریکایی به تایپه را توجیه می کند. در مقابل فروش های تسلیحاتی ایالات متحده به تایوان، مانند آنهایی که در بهار ۲۰۰۱ فروخته شدند، سوء ظن چین را تقویت

می‌کند که جدایی تایوان در دستور کار واشنگتن قرار دارد (Lampton & Ewing, Op,)
(Cit:73).

۴-۵. عمده ترین اختلافات دو کشور پیرامون تایوان پس از یازده سپتامبر

در این مقطع نیز برخی تناقض های عمیق در سیاست ایالات متحده در قبال تایوان وجود داشت. از یک سو امریکایی ها قول می دهند به سیاست چین واحد پای بند باشند، از سوی دیگر قانون رابطه با تایوان را محترم می شمارند. ایالات متحده و دولت بوش تلاش می کرده تا چین را از حمله نظامی و استفاده از زور در مقابل تایوان باز دارد. از طرف دیگر برخی در پکن نگران شعارهای تند و افراطی بوش بودند و این واژه را داشتند که مساله تایوان به بحث محوری در روابط دو کشور تبدیل شود.

جرج بوش دسامبر ۲۰۰۳ در جریان دیدار «ون جیابائو» نخست وزیر چین از ایالات متحده طی یک کنفرانس مطبوعاتی صراحتاً از «چن شوئی بیان»^۱ رئیس دولت تایوان خواست به طور یکجانبه در جهت تغییر وضع موجود تلاش ننماید. اظهارات بوش بیانگر وضعیت جدیدی بود که در آن چین و ایالات متحده عملاً تلاش برای استقلال تایوان را مردود شمردند (نمایشی، ۱۳۸۶: ۵۲).

گفتنی است؛ چن شوئی بیان در ژانویه ۲۰۰۶ در سخنرانی خود به مناسبات جشن های بهاره، شورای وحدت ملی و راهنمای وحدت ملی را لغو نمود و با این کار موج های شوک آوری به دو سوی تنگه تایوان و ایالات متحده وارد کرد. با فشار واشنگتن چن شوئی بیان در حرف های خود تجدید نظر کرد (همان).

موضوع فروش تسلیحات توسط ایالات متحده به تایوان و طرح برگزاری رفراندوم از سوی رئیس جمهوری تایوان و موضع گیری ایالات متحده در قبال آن، دو موضوع مهم تاثیر گذار بر روابط دو کشور در این مقطع به شمار می رود.

۱-۴-۵. فروش تسلیحات

مارس ۲۰۰۲، شورای بازرگان تایوان-ایالات متحده نخستین اجلاس دفاعی اش را برگزار کرد. این اجلاس اجتماعی برای فروش سلاح بیشتری به تایوان بود و موضوعات مرتبط بحث

می شد. جمع آوری افراد حکومتی رسمی و غیر رسمی در یک نشست غیر رسمی، ویژگی دیگر این نشست بود. پنتاگون همچنین ابزارهای دیگری جهت بهبود بخشیدن روابط نظامی با تایوان اتخاذ کرد. نخست، ایالات متحده پیشنهادی برای تمرینات نظامی سالیانه، برای نخستین بار ارائه داد. در انحراف دیگر از رویه های قبلی، مقامات نظامی تایوان شروع به توجه به مرکز فرماندهی پاسیفیک ایالات متحده، برای مطالعات امنیتی کرده اند. در مقابل هوجین تائو در بهار ۲۰۰۲ اعلام کرد: هرگونه درگیری که درباره تایوان اتفاق افتد، برای روابط چین - ایالات متحده سخت می شود و ممکن است تنزل در روابط رخ دهد (Lampton & Ewing, Op, Cit: 76-77).

دولت تایوان در اوایل ماه ژوئن ۲۰۰۴ به تصویب مکمل بودجه دفاعی بالغ بر ۱۸/۲ میلیارد دلار برای خرید تسلیحات پیشرفت شامل هشت زیر دریایی (۱۲ میلیارد دلار) ۴۰۰ ضد موشک پاتریک (۴/۳ میلیارد دلار) و ۱۲ هواپیمای جنگی (۱/۵ میلیارد دلار) پرداخت. فروش این تسلیحات در آوریل ۲۰۰۱ توسط دولت بوش تصویب شده بود (دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۴: ۵۳). سال ۲۰۰۶ تایوان این بودجه را به ۱۱ میلیارد دلار کاهش داد تا به تصویب مجلس برساند؛ زیرا مجلس با آن مخالفت می کرد، ولی این کاهش با اعتراض ایالات متحده مواجه شد که تایوان به امنیت خود بی توجه است. چین با فروش ۱۱ میلیارد دلاری تسلیحات به تایوان مخالفت کرد و آن را دخالت خسونت آمیز در امور داخلی چین اعلام نمود (آفتاب، ۱۳۸۴/۱۱/۲۳).

۲-۴-۵. طرح فرماندوم

طرح برنامه های رئیس جمهور تایوان، چن شویی بیان که به طور رسمی با برگزاری فرماندوم قانون اساسی در سال ۲۰۰۶ به دنبال استقلال این کشور بود، وضعیت را بغرنج کرد. تلاش برای برگزاری این فرماندوم، بخشی از برنامه های چن شویی بیان در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری در بهار ۲۰۰۴ بود. چن شویی بیان اعلام داشته بود که تایوان بایستی با نام مستقل تایوان در آژانس ها و سازمان های بین المللی عضویت داشته باشد. وی بعدا اعلام کرد که قصد دارد این مساله را همزمان با انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۸، به فرماندوم عمومی بگذارد. سخنگوی وزارت امور خارجه ایالات متحده در واکنش به این مساله اعلام کرد از عضویت مستقل تایوان در سازمان ملل نه حمایت می کند و نه با آن مخالف است. اما بعدها کالین پاول درباره فرماندوم های پیشنهادی چن گفت: «ایالات متحده نیازی به این فرماندوم نمی بیند، ولی تایوان یک مکان دموکراتیک است اگر آنها بخواهند فرماندوم را انتخاب کنند، می توانند» (Dumbaugh,

2008:38). اما چین با تلاش های چن شویی بیان برای رفراندوم شدیداً مخالف بود. نگرانی چین از این است که رفراندوم برای موضوعات تایوان مانند عضویت در سازمان های بین المللی، سنتی را برای همه پرسى در مورد وضعیت تایوان ایجاد می کند که احتمالاً زمینه را برای اعلام استقلال فراهم می نماید (Ward 2003:52).

شاید بتوان گفت تنش بین چین و تایوان، بزرگترین چالش موجود در روابط بین چین و ایالات متحده می باشد. البته این چالش تنها از حضور گسترده ایالات متحده در منطقه ناشی نمی شود، بلکه بیشتر از ماهیت ملی مسأله تایوان برای چین ناشی می گردد. مسأله تایوان برای چین به نوعی مسأله داخلی است و تعهد ایالات متحده نسبت به تایوان به معنای تهدید حاکمیت ملی و تمامیت ارضی چین می باشد. چین معتقد است حاکمیت ملی و یکپارچگی ارضی آن با پیوستن تایوان به سرزمین مادر حفظ می شود و یا به عبارت دیگر تازه به وجود می آید.

بنابراین با وجود شکل گیری نوع تازه ای از همکاریها بین ایالات متحده و چین در چارچوب مبارزه جهانی با تروریسم، مسأله تایوان، همچنان به عنوان معمای لاینحل بر روابط دو کشور سایه افکنده است. در مورد تایوان احتمال پیدا کردن راه حلی که رضایت خاطر هر سه طرف این مسأله را فراهم آورد، بسیار ضعیف است. به رغم بهبود مناسبات چین و ایالات متحده، روابط ایالات متحده با تایوان نیز در مسائل امنیتی هرگز تا این حد خوب نبوده است.

نتیجه گیری

در این مقاله از نظریه انتقال قدرت به عنوان چارچوب نظری برای تبیین روابط ایالات متحده و چین در منطقه آسیا-پاسیفیک استفاده شده است. بر مبنای این نظریه، هرگاه کشور در حال ظهور قدرت مساوی یا بیشتر از قدرت مسلط سیستم بین المللی به دست آورد، رهبری آن قدرت مسلط سیستم بین المللی را به چالش می کشد. رشد آلمان زمان بیسمارک در قرن نوزدهم که قدرت هژمونیک انگلیس را به چالش کشید و یا ظهور امریکا در اوائل قرن بیستم و فروپاشی سلطه بریتانیا، نمونه هایی از انتقال قدرت را نشان می دهند. از این منظر چین به عنوان یک قدرت در حال ظهور، می تواند یک تهدید برای سایر قدرت های سیستم بین المللی به ویژه قدرت هژمون یعنی ایالات متحده باشد.

بنابراین، همکاری چین با ایالات متحده در برخی حوزه های مهم بین المللی نباید ما را از رقابت آن دو غافل نماید. به نظر می رسد چین به دنبال تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ تاثیر گذار در

نظام بین الملل می باشد ولی برای این کار دیپلماسی زیرکانه ای را برگزیده است و سعی دارد از به چالش کشیدن ایالات متحده خودداری نماید، حتی در ائتلاف جهانی مبارزه با تروریسم در کنار ایالات متحده قرار گرفته است. با وجود این همکاری ها، رقابت دو کشور در منطقه آسیا-پاسیفیک ادامه دارد. چین استراتژی های مختلفی را در این منطقه اتخاذ کرده است؛ مشارکت فعال در سازمان های منطقه ای و نزدیکی و روابط دوجانبه با برخی کشورهای منطقه از آن جمله است. در کنار این امر، مدرنیزاسیون نظامی چین و رشد سالانه بودجه نظامی اش این معنی را می دهد که این کشور به دنبال تبدیل شدن به یک قدرت برتر نظامی است. از طرف دیگر چین همچنان موقعیت تاوان را در نظر دارد و نگران سیاست های ایالات متحده پیرامون تایوان می باشد که مبدا حمایت های واشنگتن جدایی همیشگی تایوان را هموار نماید.

اگر چه روابط دو کشور در سطح استراتژیک دنبال می شود، اما اختلافات میان دو قدرت پاسیفیک فراتر از آن چیزی است که تصور می شود. توجه به برخی دلایل ما را به این استدلال نزدیک می کند:

۱. در حال حاضر چین اصلی ترین رقیب تجاری ایالات متحده است، ارزش مازاد مبادلات تجاری این کشور با ایالات متحده تا پایان سال ۲۰۰۵ بیش از ۹۰ میلیارد بود، ایالات متحده پنج برابر صادراتش به چین، از این کشور واردات دارد و در بین کشورها بیشترین بدهی را به چین دارد و نیز چین در حال حاضر تمام تلاش خود را به پیشرفت اقتصادی معطوف کرده است.

۲. ایالات متحده بر اساس استراتژی امنیت ملی این کشور در قرن ۲۱، معتقد به اتخاذ دو رویکرد در برخورد با جهان است: ۱- جلوگیری از ظهور هر قدرت جدید در عرصه جهانی از هر راه ممکن ۲- در پیش گرفتن سیاست یکسویه و مبتنی بر قدرت و لو خارج از عرف و قوانین بین المللی در اوضاع جهانی. این مواضع همانند سایر کشورها مورد تأیید و موافقت چینی ها نیز نمی باشد. از سوی دیگر چین به سرعت در حال رشد است؛ در مرحله اول دستیابی به جایگاه قدرت برتر منطقه آسیا-پاسیفیک و در مرحله بعدی قرار گرفتن در جایگاه قدرت برتر جهان مد نظر چین می باشد.

۳. دو کشور راجع به حمایت از برخی از دولتهای منطقه توافق ندارند. مسلماً ایالات متحده مخالف سیاست توسعه طلبانه ای است که چین احتمالاً به سمت آن تمایل دارد. این دلایل مهمی برای ایالات متحده است تا همچنان در منطقه درگیر بماند، حتی اگر این درگیری به صورت سمبلیک باشد.

با در نظر گرفتن این شرایط، یک چین قدرتمند و با نفوذ در آینده نمی تواند در تمام ابعاد و جوانب مورد خوشایند با استقبال غرب و به ویژه ایالات متحده باشد، لذا رقابت چین و ایالات متحده هنوز هم جای بحث و نظر دارد.

بیشتر ناظران، از جمله در چین، بر این باورند که منافع استراتژیک چین در قرن بیست و یکم در منطقه آسیا-پاسفیک به ویژه در پیرامون این کشور تمرکز دارد. با این که چینی ها اهداف خود در قرن بیست و یکم را صلح آمیز خوانده اند، لیکن در ایالات متحده خوش بینی زیادی در باره آن وجود ندارد و شمار زیادی معتقدند که این یک حيله تبلیغاتی است و چین، به صورت یکی از رقبای بزرگ ایالات متحده در منطقه ظاهر شده است.

بنابراین نقشی که برای چین در آسیا می توان تصور کرد، تعدیل کردن قدرت آمریکا است. با این حال چین آمادگی پذیرش زود هنگام رقابت با این کشور را ندارد و بر این باور است که برای چهل تا پنجاه سال آینده نیازمند صلح و ثبات در آسیا و جهان است تا بتواند از ظرفیت هایش در جهت توسعه پایدار و همه جانبه استفاده کند. هر چند که ممکن است در مقابل زیاده طلبی های آشکار ایالات متحده ناچار شود که تدابیر لازم جمعی را در آسیا اتخاذ کند.

یک عامل مهم در روابط منطقه ای این دو قدرت، رشد قدرت اقتصادی چین است. با استفاده از این موضوع، می توان به بطن رقابت کنونی اقتصادی میان ایالات متحده و چین رفت و آن را با توان و رقابت نظامی میان دو طرف مقایسه کرد. همه قدرتهای در حال ظهور از درآمدهای اقتصادی شان برای تقویت بنیه نظامی استفاده می کنند. انگلیس و هلند در قرن ۱۸ این کار را کردند و به قدرت دریایی تبدیل شدند و توانستند مستعمره هایی در سرزمین های دور را تصرف کنند. بعدها ایالات متحده از طریق افزایش توان اقتصادی به ویژه در مدت زمان میان دو جنگ جهانی توان نظامی اش را تقویت کرد و به عنوان پایاترین ابر قدرت جهان ظهور کرد. چین هم به عنوان یک قدرت در حال ظهور، در دراز مدت می تواند قدرت اقتصادی را به قدرت نظامی و سیاسی ترجمه نماید و این همان عاملی است که موجبات نگرانی ایالات متحده را فراهم نموده است.

فهرست منابع

- فارسی

- آسیا تایمز، (۱۳۸۴). «چین از نگاه پنتاگون»، همشهری دیپلماتیک، ش ۶۰، مرداد.
- پارسی پور، فرهاد، (۱۳۸۴). «چین و قدرت جهانی»، ماهنامه خلیج فارس و امنیت، دوره جدید، جلد ۶، ش ۵۹ مهر ۱۳۸۴.
- پنگ، یوآن، (۱۳۸۳). «روابط امریکا و چین؛ دو احتمال، یک گزینه»، همشهری دیپلماتیک، ش ۱۷، نیمه اول مرداد.
- جاموسی، حامد، (۱۳۸۴). بررسی روابط جمهوری خلق چین و ایالات متحده پس از جنگ سرد، دانشکده روابط بین الملل وزارت خارجه، پایان نامه دریافت درجه کارشناسی ارشد، زمستان.
- دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، (۱۳۸۴). «چین ایالات متحده و امنیت تایوان»، دیدگاهها و تحلیل ها، ۱۹ ش ۱۱۹، خرداد.
- زو، زینکوان، (۱۳۸۶). «روابط امریکا و چین در قرن بیست و یکم»، ترجمه مهدی بهادری، فصلنامه آفاق امنیت، پیش شماره یک.
- عسگری، محمود، (۱۳۸۶). «رویکردهای استراتژیک چین»، ماهنامه اطلاعات راهبردی، سال پنجم، ش ۴۷، فروردین.
- فراول، تیلور، (۱۳۸۷). «اهداف استراتژیک توسعه نظامی چین؛ در جست و جوی قدرت نظامی»، ترجمه ام البنین توحیدی، همشهری دیپلماتیک، دوره جدید، ش ۲۸ و ۲۹، شهریور و مهر.
- کلیر، میشل تی، (۱۳۸۶). «عامل اصلی هزینه های فزاینده نظامی امریکا؛ چین یا تروریسم»، ترجمه مرکز پژوهشهای صدا و سیما، ماهنامه سیاست غرب، سال چهارم، ش ۴۶، اردیبهشت.
- کولکمان، ماکیل، (۱۳۸۶). «سیاست ایالات متحده در قبال چین»، ترجمه بهزاد احمدی لفرورکی، گزارش راهبردی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، بولتن ویژه، بهمن.

- گگی یونه، امیلی، (۱۳۸۶). «توافق نامه استراتژیک بین توکیو و واشنگتن برای مقابله با چین»، ماهنامه سیاست غرب، سال چهارم، ش ۴۵، فروردین.
- مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی، (۱۳۸۲). «چین در شرایط نوین جهانی»، نامه دفاع، ش ۱.
- مرکز مطالعات استراتژیک و بین المللی (CSIS)، (۱۳۸۴). «پایان ماه عسل آمریکا و چین» ترجمه نیلوفر قدیری، همشهری دیپلماتیک، ش ۶۰، مرداد.
- نمایشی، علیرضا، (۱۳۸۶). «نگاهی به روابط چین-آمریکا در سال ۲۰۰۶»، رویدادها و تحلیل ها، ج ۲۱، ش ۲۰۸، اردیبهشت.
- یزدان پناه، کیومرث، (۱۳۸۴). «چین، چند گام تا فتح دنیا»، همشهری دیپلماتیک، ش ۶۰، مرداد.
- «فروش اجباری تسلیحات امریکایی به تایوان»، سایت خبری آفتاب، ۱۳۸۴/۱۱/۲۳

- لاتین

- "Sino -American Relation a Plateau", **Current History**, No.476, September 1982.
- "Third Asian Political Parties, Conference Starts in Beijing", **People Daily online**, September 3, 2004. <<http://English.Peopledaily.Com.Cn/2004/09/03/eng2004/0903-155808.html>>.
- Bules, Abram and N. Shulsk, (2007). "**Chinese National Military Strategy**", October. <www.Rand.org/pub/monograph-eports/Mr1160.Chap>
- Chaoyang, Yang Chaoyang, (1996). "On The Major Issues In Sino-U.S Relation", **Journal Of China Institute For International Studies**, No.1.
- Christensen, Thomas F, (1996). "Chinese Reapolitik", **Foreign Affairs**, Sep/Oct.

- Cooper. John F,(1992)."China Diplomacy USA", **West View Press**.
- David, Leonard.(2006).“Report: China's Military Space power Growing”,June.<www.space.com/News/060605-China-ilitary.html>
- Davieds, Derek and Chanda, Nayan,(1986).“the View from the White House”,**Far Eastern Economic Review**,Vol.24, No.20, May.
- Dumbaugh, Kerry,(2008).“China -U.S Relations: Current Issues and Implications for U.S Policy”, **Congressional Research Service**, March.
- Gilpin, Robert,(1981).**War and Change in World Politics**, New York: Cambridge University Press.
- Ikenberry ,G. John,"The Rise of China and ,power transitions & the Western order",[www.princeton.edu/.../Microsoft_Word_ikenberry-beijing-paper-January-2006 word%20doc.pdf](http://www.princeton.edu/.../Microsoft_Word_ikenberry-beijing-paper-January-2006_word%20doc.pdf)
- Jianyang, Liu,(1991).“On the Current Changes in the Asia-Pacific, Political Scene”, **Contemporary International Relation Bulletin**, Beijing, Vol. 2, No. 3, March.
- Lampton, David M and Richard Daniel Ewing,(2003).**U.S- China in a Post September11 World**, ,Washington D.C, The Nixon Center.
- Modelski, George,(1978).“The Long Cycle of Global Politics and The Nation-State”, **Comparative Studies In Society and History**, VO.20, NO.2, April.
- Rosemary, Foot, (2006).“Chinese Strategies in a U.S Hegemonic Global Order: Accommodating and Heading”, **International Affairs**, International Affairs, Volume 82, Issue 1, Janaury2006.

- Shambaugh, David, (2004). "China Engages Asia, Reshaping the Regional Order," **International Security**, winter.
- Ward, Adam, (2003). "China & America: Trouble Ahead?" **Survival**, Vol.45, No.3, autumn.
- Yimin, Song, (2002). "the U.S Security Strategy & Foreign Relations have Entered a New Stage of Readjustment", **International Studies**, Beijing, No. 1-3.